

زندگینامه اولین چریک فدائی زن
رفیق
مهرنوش ابراهیمی



تبرستان
www.tabarestan.info

جنبش‌نویین انقلابی ایران، در پی سالها حکومت ترور و خفقان و تسلط جابرانه امپریالیسم، و بدنبال رکود جنبشهای توده‌ای و خود ناشی از آن، در شرایط عدم حضور پیشرو واقعی و در مجموع اعتقاد راسخ به شرایط عینی انقلاب با سياهکل جاتی تازه می‌گیرد. نهال انقلاب ایران با خون شهدای سياهکل پا می‌گیرد و رشد خود را آغاز می‌کند. سياهکل حاصل کوششها و تلاشهای خستگی ناپذیر وفادارترین و صادق‌ترین فرزندان خلق بود. آنها در طی سالهای خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد تمام انرژی فکری خود را در راه یافتن پاسخی بر چه باید کرد جنبش ایران به خدمت گرفتند. آنها با تمام توان خود در جستجوی راه‌حلی بودند که بتواند جنبش را از بن‌بستی که در آن گرفتار آمده بود نجات بخشد.

رکود جنبش‌های توده‌ای در آن هنگام این مبارزین را از میدان مبارزه دور نکرد چرا که آنها در پس این رکود بدنبال توجیهی برای بی‌عملی خود نگشته‌اند. چون رهبران خائن حزب توده و آنهایی که رکود را ناشی از بهتر شدن اوضاع می‌دیدند به تاریکخانه ذهنی خود پناه برند. بلکه با

شناختی دقیق و دیالکتیکی از این رکود معتقد بودند که انرژی بی‌امان توده‌ها در پس این رکود نهفته است اما دیکتاتوری سیاه، خفقان و سرکوب اجازه خروج این آتشفشان را نمیدهد. با چنین اعتقادی آنها مبارزه را شروع کردند تا بدین وسیله شرایط لازم را جهت درهم کوبیدن دیوار رفیع سکوت و ظلم هیات حاکمه و بدنبال آن بیداری انرژی تاریخی نهفته در خلق را فراهم آورند.

آنها با درک عمیق و دیالکتیکی از مارکسیسم و با ایمان تزلزل‌ناپذیر به توده‌ها مبارزه مسلحانه را به عنوان تنها شیوه‌ای که قادر بود جنبش را از سردرگمی نجات بخشد و نقبی به قدرت تاریخی توده‌ها بزند انتخاب کردند.

اکنون با گذشت ۹ سال از آغاز مبارزه مسلحانه می‌بینیم که چگونه اندیشه خلاق این رفقا در عمل درستی خود را ثابت نمود و چگونه این بخش از جنبش به‌عنوان نیرومندترین بخش قاطعانه سالها به پیش رفت و به اپورتونیزم کوچکترین روزنه خودنمایی نداد. آنها که در شرایط سخت مبارزه به سوراخ‌ها خزیدند، امروز با دیدن شرایط شبه دموکراسی دوباره جان گرفتند، اینها با درک منجمد و مرده خود از مارکسیسم هرگز قادر نگشته‌اند جوهر انقلابی نهفته در مبارزه مسلحانه را دریابند و برای اینکه محتوی محدود مبارزه‌شان را از توده‌ها پنهان دارند هرچندگاه به مبارزه مسلحانه تاخته و آنرا "جدا از توده" و "آنارشیسم" نامیدند. قیام بهمن ماه بخوبی نشان داد که چه مشی‌ای جدا از توده بوده است. قیام نشان داد که توده‌ها بیشتر از هرنامی با نام چریک فدائی خلق آشنایی داشتند توده‌ها حزب توده را نیز می‌شناختند ولی بعنوان خائن. و از جریانات دیگر هم هیچ نشنیده بودند. براستی که تاریخ خود نشان داد کدام مشی

جدا از توده بوده است . آنهایی که امروز از برکت این نام برای خود توشه بسته‌اند و درحالیکه این نام را از محتوی آن جدا ساخته و خود را پشت سر آن پنهان داشته‌اند ، تا چند صباحی بیشتر توده‌ها را بفریبند و به حیات خود ادامه دهند باید بدانند که این نام بدون محتوی انقلابی آن هیچ است و بالاخره گذشت زمان و توده‌ها آنها را از این دوگانگی نجات خواهد بخشید .

برای رشد و باروری جنبش مسلحانه خون بهترین فرزندان این سرزمین ریخته شد ، خون آنهاییکه زندگی خویش را وقف آرمان والای رهایی خلق‌های تحت ستم و آزادی و آزادی کردند و با پیمان خویش بسته‌شده‌با

خلق خویش و با شعار قهر انقلاب در مقابل قهر ارتجاع به جنگ دشمن شتافتند آنها در این راه قدم گذاردند ، تا با درهم شکستن توهم توده‌ها نسبت به "جوجه ببرهای کاغذی" و تبدیل خوش‌خیالی دشمن از قدرت خویش به کابوس آن ، با پشتیبانی فعال توده‌ها بساط استثمار و استعمار را درهم شکنند تا با پیوندی نزدیک با جنبش خلق‌های تحت ستم آسیا ، افریقا و آمریکای لاتین ، حضور کثافت‌بار امپریالیسم را به گور تاریخ بپارند .

با آغاز جنبش نوین انقلابی ، جنبش خلق ما بعد از یک‌دوره حیات کوتاه در جنبش مشروطیت جانی دوباره یافت و با پرورش فرزندان مومن و انقلابی به رشد و گسترش شیوه نوین مبارزه در جهت توده‌ای نمودنش اقدام نمود . یکی از این فرزندان صدیق و دلیر خلق رفیق مهنروش ابراهیمی بود که با وفاداری به عهدی که با خلق خویش بسته بود قدم در این راه نهاد و با شهادت شجاعانه خود در سال ۵۰ راه گلگون خلق را گلگون‌تر ساخت .

رفیق مهنوش در چهارم مهرماه ۱۳۲۶ در یک خانواده متوسط در تهران تولد یافت . پدرش از اعضاء فعال و صدیق حزب توده بوده که علیرغم فرار رهبران ماند و به مبارزه ادامه داد . مادرش نیز از عناصر فعال حزب توده بود . در واقع عامل آشنایی رفیق با محیطهای سیاسی از طریق پدر و مادر صورت گرفت .

سالهای کودکی مهنوش در شرایطی آغاز شد که خلق ما تجربه مبارزاتی سخت و تعیین کننده‌ای را از سر میگذراند شرایطی که اولین نهادهای سیاسی و مبارزاتی را در رفیق پایه‌گذاری کرد . جو مبارزاتی حاکم حساسیت‌های ابتدائی را نسبت به مبارزه در رفیق برمی‌انگیخت .

خانه اولین مکانی بود که این نطفه‌های مبارزاتی را شکل میداد و جوانه‌های کینه و نفرت از رژیم دیکتاتوری را در قلب او می‌نشاند . دستگیری و زندانی شدن پدر ، هنگامی که رفیق کودکی سه سال ونیمه بود اولین برخورد او با واقعیت‌های عینی رژیم دیکتاتوری بود . تاثیری که این دستگیری بر روحیه رفیق گذاشت کم‌کم او را با شیوه مقاومت در مقابل دشمن خلق آشنا می‌نمود . در اولین ملاقات با پدر هنگامی که وضع اسفناک پدر را می‌بیند به مادرش اصرار می‌ورزد که با گرفتن اسلحه نگهبان پدرش را از آنجا فراری دهد . بدین ترتیب روحیه مبارزاتی او کم‌کم شکل میگیرد تا آنجا که طبق قراری که مادر با او میگذارد به هنگام دستگیری مادر یا پدر در صورتیکه دستش را محکم فشردند او باید با ایجاد سروصدای ساختگی محیط بازداشگاه را بهم بریزد ، تا مسئولین را دچار بیریشانی نماید ، و یا در صورت فشار کم بر دستانش ، هیچ نگوید و سکوت کند . اینها بود اولین تجربیات رفیق از مبارزه ، بطوریکه او اولین اصول برخورد با پلیس سیاسی را از همان کودکی در زندانهای قزل‌قلعه ، قصرکلانتری -

های مختلف آموخت .

مبارزات سالهای ۳۰ فرامیرسید ، خانواده رفیق فعالانه در این مبارزات شرکت داشتند و رفیق هم همراه مادر در اکثر میتینگها و سخنرانیها شرکت میکرد . شکست مبارزات مردم ، سرکار آمدن رژیم کودتا ، فرار شرم‌آور رهبران حزب توده به خارج از کشور ، در رفیق اثری عاطفی بجا نهاد و یک نوع دلخوری نسبت به حزب پیدا کرده بود . در این هنگام رفیق خسرو روزبه برای مدتی در نزد خانواده رفیق بسر میبرد . رفیق روزبه دوست ، همبازی مهنوش شد او هرگز خاطرات آنزمان با رفیق روزبه را فراموش نکرد ، دوستی که در زمان بیرقان رفیق ، لحظه‌ای او را تنها گذاشت با او کتاب میخواند و شطرنج بازی میکرد ، و به این ترتیب تنهایی رفیق را برطرف میساخت . شهادت قهرمانان رفیق روزبه آنچنان روی مهنوش اثر گذاشت که قصد ترک مدرسه را داشت ، از آن هنگام با مرگ رفیق روزبه نفرت مهنوش از رهبران خائن حزب بالا میگردد ، بطوری که بعدها همیشه میگفت : من برای آنها نیکه ماندند و مقاومت کردند احترام قائلم و از آنها نیکه میدان را خالی کردند و فرار را ترجیح دادند متنفرم . اثری که برخورد و مرگ رفیق روزبه به روی مهنوش گذاشت در شکل و جهت‌گیری سیر مبارزاتی او غیر قابل انکار است ، بعدها که شناخت مهنوش از حزب و عملکردش در سال ۳۲ عمیق‌تر شد او معتقد شد که برخورد حزب در سال ۳۲ با ملت یک برخورد خائنانه بوده نه صرفاً یک اشتباه .

بدین ترتیب سالهای کودکی رفیق سپری میشد . رفیق اساساً از روحیه جمعی برخوردار بود و از تنها ماندن و تنها زندگی کردن متنفر . او از همان آغاز ستمی را که به طبقات زحمتکش در یک جامعه طبقاتی وارد

میشده میدید . او رنج روستائینی را که بوسیله خانواده با آنها در تماس بود میدید و آنرا حس میکرد . روستائینی که برای کوچکترین بیماری بدنبال دوا و درمان مجبور به ترک روستا بودند و روزها می‌بایست در شهر سرگردان بمانند .

مهرنوش از همان کودکی تا آنجا که میتوانست سعی میکرد آنها را یاری کند ، در ابتدا آرزو میکرد که روزی بتواند دکتر شود و آنها را مجاناً معالجه کند ولی بعدها تنها این آرزوها او را راضی نمیکرد . و بدنبال راهی بود که بتواند ریشه این ناپسامانی‌ها ، رنج‌ها و ستمها را نابود سازد . رفیق با کار از همان روزهای نخستین کودکی آشنا بود ، از هنگامی که توانست سوزن بدست بگیرد ، در کار خیاطی مادر را یاری میکرد . محیط خانه و کار خیاطی امکان برخورد و تماس با مردم را برای رفیق بوجود می‌آورد ، برخورد با خانواده‌های متمول و ثروتمند از یکسو و دیدن آن روستائینی که مجبور بودند ساعتها در صف بیمارستانهای دولتی بایستند و چون سر و وضع درست و حسابی نداشتند مورد انواع تحقیرها قرار گیرند ، تبلورات گویائی از واقعیت‌های عینی جامعه طبقاتی بودند که خود را به عریانی برای رفیق مینمایاندند .

درسال های آخر دبستان بود که با بررسی مسائلی راجع به بهره با درک ابتدائی خود جامعه را به دو طبقه تقسیم میکرد و می‌گفت : آدمهای دنیا دو دسته‌اند بهره ده و بهره‌کش ، باید کوشید بهره‌کش را نابود ساخت تا نه بهره‌کشی بماند و نه بهره دهی اینها بود اولین آموزشهای رفیق از طبقات و مبارزه طبقاتی . در دوره دبیرستان بعلت جو حاکم نمیتوانست تبلیغ علنی کند ولی همواره سعی در ایجاد رابطه با همه آن کسانی که بنحوی مخالف رژیم بودند ، میکرد . علیرغم علائق ناشی

تبرستان
www.tabarestan.info



فابريستان

www.fabarestan.info



از تبلیغ مسموم کننده فرهنگ استعماری همسالانش ، به مطالعه و ورزش بخصوص طناب ، شنا ، کوهنوردی علاقه وافری داشت .

در اواسط دوران دبیرستان با رفیق چنگیز قبادی که برای ادامه تحصیل به تهران آمده بود آشنا شد ایندو با کمک پدر مهنوش یک خط مطالعاتی را دنبال میکردند و از این راه راه کمبود های تئوریک خویش را با کمک پدر در زمینه ارتقاء بینش علمی و آشنائی با جریان های سازشکار و فرصت طلب و رویزیونیست جبران میکردند .

مرگ پدر در سال ۴۳ پس از سالها زندان و شکنجه مهنوش را بی اندازه متأثر کرد . او نه فقط یک پدر بلکه یک رفیق وفادار به اعتقادش را از دست داد بعد از پدر او همچنان با چنگیز مطالعه را ادامه میداد . در پی مطالعات به همراه رفیق چنگیز شیوه های مبارزاتی گذشته را نفی میکند ولی هنوز به شیوه نوینی از مبارزه نیز دست نیافته بود در سال ۴۵ رفیق مهنوش در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد . از این سال شکلهای مختلف مبارزاتی رفیق فرم مشخصتر بخود گرفت و رفیق به همراه چنگیز وارد یک سری ارتباطات سیاسی با سایر جریانها و عناصر مبارز میگردد این ارتباطات بطور پراکنده در حقیقت نطفه های اولیه تشکلی بود که بعد ها پا گرفت . رفیق با خصلت توده های که داشت در این سالها بطور مشخصتر و پیگیر تر سعی میکند با اقشار زحمتکش بیشتر رابطه برقرار کند . صمیمی ترین دوستان او در این زمان از بین همین اقشار بودند .

از سال ۴۶ که گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده و پویان تشکیل میگردد رفقا چنگیز و مهنوش در ارتباط مشخص با رفیق مفتاحی که عضو گروه احمدزاده بود قرار میگیرند . در این سالها رفیق مهنوش در عین حال

که در فعالیت ها و مبارزات دانشجویی شرکت میکرد معتقد بود که نباید شناخته شود تا بتواند به هدف اصلی تر خود دست یابد . در سال ۴۷ او با رفیق همرزم و هم سنگرش ، چنگیز قبادی ازدواج کرد . رفیق با اعتقاد و ایمان استوار به توده ها ، در ارتباط گیری با آنها لحظه ای درنگ نکرده و با توجه به امکانات بسیار کم پزشکی که در اختیار داشته عازم روستاهای شمال شدند و در این نواحی با تماس با توده های روستائی شروع به کار کردند .

روستائینان دو دانگه و پل سفید ، هنوز زن و شوهر پزشکی را که با کوله پر از دارو به معالجه آنها میرفتند به خوبی به یاد دارند . علیرغم اینکه رفیق معتقد بود که بدون تکیه بر نیروی لایزال توده ها جنبش انقلابی نمیتواند رسالت خویش را به انجام رساند . اما در چنان شرایط خفقان آور ارتباط توده ای در سطح وسیع امکان پذیر نبوده و تنها محدود به تماس های فردی و پراکنده می بود که نمی توانست به تغییر اوضاع بیانجامد .

با تکیه به این تجارب رفیق نیز مانند سایر رفقا به مبارزه مسلحانه به عنوان تنها شیوه ای که میتوانست به توده ها آگاهی داده و با نشان دادن راه مبارزه آنها را برای مبارزه ای سخت و طولانی با امپریالیسم و عمال آن آماده کند معتقد شد . هنگامیکه در سال ۵۰ سازمان چریک های فدائی خلق ایران رسماً اعلام موجودیت کرد ، رفیق به همراه رفقا چنگیز قبادی و دو تن دیگر در کمیته تدارکات روستائی سازمان به فعالیت مبارزاتی خود ادامه داد .

سال ۵۰ سالی پر فراز و نشیب بود . یورش همه جانبه رژیم به سازمان موجب از بین رفتن تعداد زیادی از رفقای مرکزیت شد . دسته

دسته رفقا را به میدان های تیر میبردند و زندان ها و اطاق های شکنجه هر روز شاهد حماسه ای جدید از فدائیان خلق بودند .

پس از سال ها رکود و سکوت ، رژیم خود را با جریانی روبرو می دید که با الهام از قدرت بی انتهای توده ها در صعبترین شرایط مبارزه با نام خلق در میدان های تیر در برابر دشمن سفاک سینه را مردانه سپر میکرد . برآستی که رژیم از این همه دلآوری و از خود گذشتگی به وحشت افتاده بود . تمام کوشش رژیم در نطفه خفه کردن این فریادها بود . ولی بی خبر از آنکه فریاد خلق رساتر از آن است که بتوان آنرا خاموش ساخت .

سال ۵۰ سراسر خاطره این حماسه ها و دلآوری ها است : رفقای باقیمانده ، میبایست با تمام تلاش و انرژی خود بار سنگین مسئولیت ها را به دوش کشند .

در مرداد ماه سال ۵۰ ، رفیق مهربان به همراه رفیق چنگیز و دو تن دیگر از رفقا برای شناسایی جنگلهای مازندران جهت ایجاد یک انبارک آذوقه عازم جنگلهای نوشهر شدند . رفقا از آنجا که فکر میکردند گشت آن ها زیاد به طول نمی انجامد لزومی نمی دیدند که یک نفر در ماشین باقی بماند ، بنابراین همه صعود کردند . اما هنگام بازگشت راه را گم می کنند و مدت گشت آنها بیش از حد پیش بینی شده به طول

می انجامد . ماشین آنها که ساعتها در محلی پارک شده بود مورد سوءظن گشتی های ژاندارمری قرار میگیرد که به هنگام بازگشت رفقا را دستگیر می کنند . البته رفقا تظاهر نمیکنند که به طور اتفاقی برای گردش به کوه رفته اند . اما این جواب ها ، ماموران را قانع نمی کند و آنها را برای بازجویی به ساواک ساری می برند .

در بین راه شاهی به ساری رفیق چنگیز با ابتکار خود با افزودن بر سرعت ماشین ، مزدوران را تهدید به تسلیم می نماید . در درگیری که در داخل ماشین بین رفقا و مزدوران در می گیرد ، ماشین به داخل شالیزار می افتد و رفقا مهربنوش و چنگیز موفق میگردند که فرار کنند . رفیق چنگیز عازم تهران میشود ، اما رفیق مهربنوش شب را در همانجا می ماند و به بخانه یک روستایی رفته جریان را به آنها میگوید . فردای آن روز رفیق با یک کامیون خود را به تهران می رساند .

در بین راه جریان را برای راننده تعریف کرده و از او میخواهد که کمکش کند . راننده نیز با دادن چادر همسرش به رفیق او را به تهران می رساند .

در تهران رفیق موفق می شود که دو باره با سازمان ارتباط برقرار کند و مبارزه را از سر گیرد . او در خانه تیمی ای که در خیابان ابطحی واقع بود ، به همراه رفقا جمشیدی رودباری ، بهائی پور ، سرکاری و یک رفیق دیگر زندگی میکرد .

رفیق در تمام طول مبارزه همواره نشان داد که رفیقی صادق ، سر سخت و مبارز است . عشق عمیق مهربنوش به توده ها مایه بخش تمام زندگی او بود . او تمام هوش ، استعداد و هنرش را در راه خلق به خدمت گرفته بود . او مسئول پزشکی تیم بود و مدت ها پای زخمی رفیق جمشیدی رودباری را معالجه میکرد . از قدرت تصمیم گیری بی نظیری برخوردار بود . شبها هنگام جمع بندی کارهای روزانه نشان میداد که در این زمینه از تیز هوشی خاصی برخوردار است . به علت زن بودن از موقعیت خاصی برخوردار بود که میتوانست در مورد مخفی کاری ، بسیاری از مسائل گروه را حل کند . همچنین به علت همین موقعیت همیشه باری

بیشتر از دیگران را تحمل میکرد ، میتوانست در مناطقی دست به شناسائی بزند که انجامش برای دیگران مشکل تر و خطرناک تر بود . دستان هنرمندی داشت ، در جعل اسناد و مدارک مهارت خاصی از خود نشان میداد . (آرم اولیه سازمان که پیشنهاد همه گروه بود توسط رفیق مهرنوش کشیده شده بود .)

خصلت های توده ای رفیق باعث شده بود که رفیق بتواند رابطه خوبی با همسایگان برقرار کند و در نزد آنها از احترام خاصی برخوردار باشد . اهالی کوچه هنوز خاطره فاطمی (نام سازمانی رفیق) و برخوردهای گرم او و مبارزه شجاعانه اش را با پلیس فراموش نکرده اند . هریک از او خاطره ای دارند که برای دیگران نقل می کنند .

روز دهم مهر ۱۳۵۰ به دنبال دستگیری رفیق سرکاری و لو رفتن خانه تیمی ، ساعت ۵ صبح که رفقا مهرنوش و بهائی پور قصد خروج از خانه را داشتند با فوج مزدوران رژیم با تجهیزات کامل روبرو شدند که بر اثر اصابت گلوله ای به رفیق بهائی پور او به زمین می افتد ، اما عکس العمل سریع مهرنوش باعث میشود که او بتواند ساعت ها با مزدوران بجنگد تا رفقای او بتوانند از مهلکه فرار کرده و مبارزه را در جایی دیگر ادامه دهند . رفیق هنگامیکه با مزدوران رژیم روبرو می گردد ، لحظه ای نیز در این تصمیم درنگ نمی کند که باید بایستد و ، بجنگد و مقاومت کند . به دنبال همین تصمیم با حرکتی سریع ، خود را به نزدیکترین خانه رسانده و به درون خانه میرود . از صاحبخانه یک چادر می خواهد ، صاحبخانه ابتدا کمی می ترسد اما رفیق اطمینان او را جلب میکند و می گوید که من به شما کاری ندارم . اینجا جنگ است و من میخواهم با اینها بجنگم . سپس اعضاء خانواده را به درون اتاق هدایت کرده و میگوید که

بیرون بیایند و خود به پشت بام خانه میروند و در آنجا سنگرمیگیرند . آن دسته از اهالی که شاهد این ماجرا بودند ، از آن واقعه داستان ها ساخته اند . می گویند رفیق آنقدر سریع می نشست و بلند می شد که مزدوران نمی توانستند به او شلیک کنند . ولی او هر مزدوری را که هدف میگرفت گلوله اش به خطا نمیرفت و به هدف می زد . مزدوران از ترس گاهی پشت عابراں و اهالی که جمع شده بودند سنگرمیگرفتند اما گلوله مهنوش نه بر قلب خلق بلکه درست بر قلب دشمن می نشست . در همین هنگام دو رفیق دیگر که در خانه تیمی مانده بودند خود را به پشت بام خانه می رسانند و تا هنگامیکه مهنوش دشمن را سرگرم کرده بود دو رفیق موفق به فرار می شوند .

آنها میگفتند که تا دور دست ها صدای گلوله می آمد و این سرود رزم آوری رفیق مهنوش بود که هنوز قاطع و سرسخت درگیر جنگ با دشمن خلق بود . او به همان چیزی عمل میکرد که به آن معتقد بود و تا آخرین لحظه بر سر عهد و پیمان نی که با خلق بسته بود ایستاد و در برابر دشمن تسلیم نشد . او تا آخرین گلوله از خلق و حقانیت خلق دفاع کرد . او در تمام زندگی پربارش از فرار از دشمن متنفر بود . اعتقاد داشت در جنگ باید تا آنجا که میتوانی بایستی و دشمن را نابود کنی . و او چنین کرد . تا آخرین گلوله ایستادگی کرد و چندین مزدور را به هلاکت رساند و آنجا که دیگر گلوله ای برای شلیک نداشت با نارنجکی که در دست داشت به زندگی پرافتخارش خاتمه داد که مبادا زنده به دست دشمن بیفتد . مسلسل مهنوش سینه مزدوران را شکافت تا دیگر یاران مهنوش اسلحه بر زمین افتاده ، او را برگیرند و مبارزه را همچنان به پیش برند . مزدوران که از وحشت غالب تهی کرده بودند تنها با خالی کردن گلوله های

بیشماری بر پیکر بی جان او جرمت نزدیک شدن ریه راهل را یافتند . و به راستی که رفیق در آخرین صبح زندگیش ریتاترین سربود را خواند . حماقت و خامی مزدوران همین بس که فکر میکردند با کشته شدن هر فدایی و قطع هر شاخه این نهال جوان آزادی ، جنبش رو به نابودی می گذارد . و حال آنکه این نهال ریشه در خاک وطن و قلب خلقی دارد که نجات خویش را تنها در نابودی دشمن میداند . دشمن خلق همیشه یک چیز را فراموش می کند و آن اینکه خلق برای رهایی خود فرزندان دلیر و شجاع بسیاری ، نظیر مهنوش را پرورانده است که در هر زمان و هر شرایط پرچم مبارزه را بر افراشته نگهداشته و مبارزه را تا رهایی کامل خلق از سلطه امپریالیسم ادامه خواهند داد .

گرامی باد خاطره پرشکوه چریک فدائی خلق رفیق "مهنوش ابراهیمی"

جاودان باد یاد تمامی شهیدان به خون خفته خلق .

مرگ بر امپریالیسم زنده باد خلق !

سال پنجاه

سالی که زنگ بزرگ خون بصدادر آمد

...

سالی که مهرنوش ستاره خونین

مسلسل از زیر چادر بیرون آورد

و مزدوران را برگبار خون فشان گلوله بست

و گیسو بخون فرو برد...

بمناسبت دهمین سالروز ۱۹ بهمن

سراغاز جنبش مسلحانه در ایران



دانشجویان و دانش آموزان بیشتر

(طرفداران مشی چریکهای فدایی خلق)